



Structuralism in archeology and its application in the analysis of cultural materials left from the past

Mohammad Hasan Salek Akbari¹  | Abbas Motarjem² 

1. Ph.D Candidate in Archaeology, Department of Archaeology, Faculty of Art and Architecture, Bu Ali Sina University, Hamedan, Iran, E-mail: h.salekakbari@gmail.com
2. Associate Professor, Department of archaeology, Faculty of Art , Bu-Ali Sina University ,Iran. (Corresponding Author)
E-mail: motarjem@basu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2024-02-28

Received in revised form:

2024-04-28

Accepted: 2024-05-08

Published online: 2024-08-02

Keywords:

Structural archeology,
Syntagmatic, Contrasting
dualities, Compatibility,
Commutation

ABSTRACT

Purpose- The science of archeology Is known as a study that has always sought to discover the facts of the past. In Archaeology, discovering the truth to reconstruct history and culture is done by using the cultural materials left from the past. As signs of the past, these materials reflect the thoughts of the people who made and used them. A group of cultural materials obtained from ancient sites were used symbolically among the people of the past, and the use of experimental and laboratory methods in most cases cannot reach answers related to this group of works, and also the majority of studies that Until today, there is no scientific aspect on this group of works and they are mainly in the form of intuitive understanding of archaeologists and they have no scientific basis. In the current research, we will try to introduce and explain the structuralist archeology approach, which is one of the common approaches in cognitive and processual archeology in the world, and explain the methods and principles of its application in the analysis of symbolic cultural materials. This method has not been explained and used as it should be in Iranian archeology until today. Therefore, as one of the scientific approaches in the interpretation of symbolic data in archaeology, its introduction and explanation will be necessary and pathfinder.

Methodology- To achieve the desired goals, by studying and analyzing the schools of structuralism in linguistics as well as anthropology and knowing the rules and principles of structuralism in these schools, it has been tried to find solutions that can be used in archeology to analyze a certain group of cultural materials left from Let's get to the past. Therefore, this research is of an applied type with the nature of development research that has a strategic approach. On the other hand, the basic information and data of this research has been collected through library studies.

Findings- Given that structuralism is rooted in linguistics and has been consolidated in anthropology by Lévi-Strauss; Therefore, by studying and analyzing it in these two schools, four principles were revealed, which can be used to analyze archaeological cultural materials. These principles and indicators are as follows: 1- Defining the interconnected collection with the simultaneity of its members (Syntagmatic), 2- Describing the cultural materials of this collection, 3- Exploiting Contrasting dualities to achieve meaning, 4- Using the principles of Compatibility and Commutation in defined structures of cultural materials and data. By using these steps individually or simultaneously, the archaeologist can gain an understanding of the truth of the cultural materials left from the past and the beliefs of the past people. In this way, the archaeologist will benefit from structuralism in archeology by applying these steps.

Cite this article: Salek Akbari, M. H. & Motarjem, A. (2024). Structuralism in archeology and its application in the analysis of cultural materials left from the past, *Iranian Journal of Anthropological Research*, 14(26), 23-38.
Doi: [10.22059/ijar.2024.373278.459856](https://doi.org/10.22059/ijar.2024.373278.459856)



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: https://ijar.ut.ac.ir/article_96969.html

رهیافت ساختارگرایی در باستان‌شناسی و کاربرد آن در تحلیل مواد فرهنگی بر جای مانده از گذشته

محمدحسن سالک اکبری^۱ | عباس مترجم^۲

۱. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران، رایانامه: m.salekakbari@art.basu.ac.ir

۲. دانشیار، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران (نویسنده مسئول)، رایانامه: motarjem@basu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: علم باستان‌شناسی به عنوان مطالعاتی که همواره به دنبال کشف حقایق گذشته بوده؛ شناخته می‌شود. امر کشف حقیقت به منظور بازسازی تاریخ و فرهنگ در باستان‌شناسی با بهره‌گیری از داده‌های مادی بر جای مانده از گذشته صورت می‌گیرد. این آثار به عنوان نشانه‌هایی از گذشته بیانگر افکار مردمانی بوده که آن‌ها را ساخته و مورد استفاده قرار داده‌اند. گروهی از مواد فرهنگی به دست آمده از محوطه‌های باستانی به صورت نمادین در بین مردمان گذشته مورد استفاده قرار می‌گرفته و استفاده از روش‌های تجربی و آزمایشگاهی در اکثر مواقع امکان رسیدن به پاسخ در ارتباط با این گروه از آثار را ندارند و همچنین غالب مطالعاتی که تا به امروز بر روی این گروه از آثار انجام شده وجه علمی نداشته و عمدتاً به صورت درک شهودی باستان‌شناس از آثار بوده و هیچ پایه علمی ندارند. در پژوهش حاضر سعی خواهد شد تا رهیافت باستان‌شناسی ساختارگرایانه که یکی از رهیافت‌های رایج در باستان‌شناسی شناختی و روندگرا در دنیا بوده معرفی و تبیین شود و شیوه‌ها و اصول کاربرد آن در تحلیل مواد فرهنگی نمادین شرح داده شود. این روش تا به امروز آن گونه که باید در باستان‌شناسی ایران تبیین و مورد استفاده قرار نگرفته است. لذا به عنوان یکی از رهیافت‌های علمی در تفسیر داده‌های نمادین در باستان‌شناسی، معرفی و تبیین آن ضروری و راهگشا خواهد بود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۹	روش‌شناسی: به منظور دستیابی به اهداف مورد نظر سعی گردیده است تا با مطالعه و تجزیه و تحلیل مکاتب ساختارگرایی در زبان‌شناسی و همچنین انسان‌شناسی و شناخت قواعد و اصول ساختارگرایی در این مکاتب به راهکارهایی قابل استفاده در باستان‌شناسی به منظور تحلیل گروه خاصی از مواد فرهنگی باقی مانده از گذشته دست یابیم. فلذا این پژوهش از نوع کاربردی با ماهیت تحقیقات توسعه‌ای بوده که رویکرد استراتژیک دارد. از طرفی اطلاعات و داده‌های پایه‌ای این پژوهش از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۲/۰۹	نتیجه‌گیری: با توجه به این که ساختارگرایی از زبان‌شناسی ریشه گرفته و در انسان‌شناسی توسط لوی استروس قوام پیدا کرده است؛ لذا با بررسی آن در این دو مکتب اصول چهارگانه‌ای آشکار گردید که با استفاده از آن‌ها می‌توان اقدام به تحلیل مواد فرهنگی باستان‌شناسانه کرد. این اصول و شاخصه‌ها بدین قرار هستند: ۱- تعریف مجموعه به هم پیوسته با ویژگی همزمانی اعضای آن، ۲- توصیف مواد و داده‌های فرهنگی این مجموعه، ۳- بهره‌گیری از تضادها و دوگانگی‌ها به منظور رسیدن به معنا و ۴- استفاده از اصول همنشینی و جاننشینی در ساختارهای تعریف شده از مواد و داده‌های فرهنگی. با به کارگیری این مراحل به صورت منفرد و یا به صورت همزمان با هم، این امکان برای باستان‌شناس فراهم می‌آید تا به ادراکی از حقیقت مواد فرهنگی برجای مانده از گذشته و باورهای مردمان گذشته دست یابد. به این ترتیب باستان‌شناس با به کارگیری این مراحل از ساختارگرایی در باستان‌شناسی بهره خواهد گرفت.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۸/۱۱	
کلیدواژه‌ها: باستان‌شناسی ساختارگرایانه، دوگانگی‌های متضاد، همزمانی، همنشینی، جاننشینی	

استناد: سالک اکبری، محمدحسن. و مترجم، عباس. (۱۴۰۳). رهیافت مکتب ساختارگرایی در باستان‌شناسی و کاربرد آن در تحلیل مواد فرهنگی باستانی، پژوهش‌های

انسان‌شناسی ایران، ۱۴ (۲۶)، ۲۳-۳۸. Doi: [10.22059/ijar.2024.373278.459856](https://doi.org/10.22059/ijar.2024.373278.459856)



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: https://ijar.ut.ac.ir/article_96969.html

مقدمه

تعریف کلود گاردن از باستان‌شناسی این است که؛ باستان‌شناسی جمع و حاصل مطالعاتی است که بر اشیاء و آثار مادی متمرکزاند و تاریخ و شیوه‌های زندگی مردمان قدیم را آشکار می‌سازند (تریگر، ۱۳۹۴: ۵۱۵). مجموع داده‌های باقی‌مانده از رفتار مردمان قدیم که با تجزیه و تحلیل باستان‌شناسانه موجب آگاهی و شناخت ما نسبت به گذشته انسان می‌گردد مواد فرهنگی اطلاق می‌شوند. این داده‌ها می‌توانند به عنوان اشیائی که بلاواسطه از طریق فعالیت انسانی خلق و یا از ترکیب مواد طبیعی در دسترس، شکل جدیدی پیدا می‌کنند؛ حاصل گردند. اگر این داده‌های مادی به مانند نشانه‌هایی در نظر آورده شوند این امکان وجود دارد تا با استفاده از علم نشانه‌شناسی نائل به فهم مفاهیمی ناظر به خلق و کارکرد آن‌ها در سیستم زندگی مردمان گذشته برآییم. برای کسب دانش و آگاهی از داده‌های صامت و بی‌جان طرق مختلفی در دسترس است که از جمله آن‌ها می‌توان به روش نشانه‌شناسی استناد نمود. دانش نشانه‌شناسی به صورت علمی شامل دو سنت واگرا است که به ترتیب از زبان‌شناس سوئیسی فردینان سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳م) و فیلسوف آمریکایی چارلز سندرس پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴م) نشأت گرفته‌اند. نشانه‌شناسان مکتب سوسور به عنوان مکتب نشانه‌شناسی^۱ اروپایی یا فرانسوی شناخته شده‌اند و مکتب دیگری که از آرای پیرس نشأت گرفته است و با عنوان نشانه‌شناسی^۲ آنگلوکسونی یا آمریکایی شناخته می‌شود. از نظر سوسور نشانه‌شناسی مطالعه آن چیزی است که شخص سعی می‌کند فکر را از طریق یک قرارداد ضروری بازنمایی کند (چندلر^۳، ۲۰۱۷: ۲۷۷). سوسور برای نشان دادن نشانه یک الگوی دو بخشی را پیشنهاد می‌کند. او نشانه را مرکب از یک «دال» و یک «مدلول» می‌داند. در الگوی سوسوری نشانه یک کل است که از اتصال دال به مدلول نتیجه می‌شود (چندلر، ۱۳۸۷: ۴۲-۴۴). حال آن که از نظر پیرس نشانه چیزی است که نشان‌دهنده چیز دیگری است و فرد آن را می‌فهمد یا برای او معنایی دارد (اولر، ۱۳۹۶: ۲۶). بر اساس این تعریف می‌توان به یک الگوی سه بخشی از نشانه‌شناسی رسید که پیرس بدین شکل ارائه کرده‌است: ۱- نمود یا شمایل: شکلی که نشانه به خود می‌گیرد- که لزوماً مادی نیست- ۲- تفسیر: که نه یک تفسیرگر بلکه ادراکی است که توسط نشانه به وجود می‌آید- ۳- موضوع: چیزی که نشانه به آن ارجاع دارد (چندلر: ۱۳۸۷: ۶۰-۶۱).

تحلیل پیرس از واقعیت بیش از حد کلی است و نشانه‌شناسی پراگماتیسمی او به عنوان روشی برای تمییز و روشن ساختن تصورات و معانی اندیشه‌های متفاوت از یک موضوع است و بیش‌تر به دنبال تفسیر و تصور تحلیل‌گر از نشانه است و هدف آن کشف حقیقت ثابت وجودشناختی پدیده‌ها نیست و تنها به دنبال عادت‌های تفسیری^۴ از فرد و جامعه است و همچنین از طرفی دیگر جنبه تجربه‌جانبی^۵ فرد یا درک ذهن از موضوع نشانه‌شناسی یا پدیده‌ای که مورد مطالعه قرار می‌گیرند است که هر دو این جنبه‌ها در مورد داده‌های نمادین باستان‌شناسی که فاقد اطلاعات از اجتماع و افرادی که آن‌ها را استفاده می‌کردند؛ غیر قابل استفاده است. برخلاف نظر برخی از باستان‌شناسان (هودر و هوستون^۶، ۲۰۰۳: ۶۳-۶۰). نشانه‌شناسی پیرس نمی‌تواند ابزار و رهیافت مناسبی در تفسیر نشانه‌های نمادین به مثابه نشانه‌های فرهنگی در باستان‌شناسی باشد در صورتی که نشانه‌شناسی سوسور با عنوان خودبستگی نشانه‌ها و به هم پیوستگی دال و مدلول این امکان را برای باستان‌شناس فراهم می‌آورد که در بستر ساختارگرایی و تعریف داده‌های نمادین به عنوان یک متن اقدام به شناسایی روابط بین اجزاء متن و در نهایت اقدام به تفسیر و تحلیل داده‌های نمادین نماید. این

¹ Semiology

² Semiotic

³ Chandler

⁴ Interpretative habit

⁵ Collateral experience

⁶ Hodder & Hutson

شیوه از پژوهش در باستان‌شناسی را روش باستان‌شناسی ساختارگرایانه می‌نامند که در ادامه سعی خواهد شد تا پایه‌های آن تبیین و شیوه استفاده از آن به منظور تحلیل داده‌های باستانی شرح داده شود.

پیشینه پژوهش

ساختارگرایی در دهه ۶۰ میلادی و از شیوه تحلیل زبانی فردینان دو سوسور نشأت گرفت و لوی استروس انسان‌شناس سوئیسی به شکل مستقیم آن را در انسان‌شناسی مورد استفاده قرار داد و باعث قوام و اوج گیری ساختارگرایی در محافل علمی گردید. ساختارگرایی که لوی استروس در انسان‌شناسی به کار گرفته بود به شکل مستقیم توسط لوروا گورهان در باستان‌شناسی مورد استفاده قرار گرفت و پس از آن توسط باستان‌شناسان دیگری همچون واشبورن^۱ (۱۹۸۳)، یان هادر^۲ (۱۹۸۲)، تیلی^۳ (۱۹۹۱) و کمپبل^۴ (۲۰۰۰) در تحلیل داده‌های باستانی به کار گرفته شد. در همه این موارد سعی شده است تا با استفاده روش‌های تحلیلی ساختارگرایانه به معنا دست یابند (هادر و هوستون^۵، ۲۰۰۳: ۴۵-۵۷). از معدود پژوهش‌های ساختارگرایانه در باستان‌شناسی ایران می‌توان به پژوهش جلال‌الدین رفیع‌فر و مهران ملک^۶ (۱۳۹۲) با عنوان آیکونوگرافی نماد پلنگ و مار در آثار جیرفت (هزاره سوم قبل از میلاد)؛ که در بخش تجزیه و تحلیل از برخی قواعد ساختارگرایی استفاده شده و همچنین مقاله سالک اکبری و دیگران^۷ (۱۳۹۸) که در ارتباط با نشانه‌شناسی نقوش به کار رفته بر رو سرسنجاق‌های عصر آهن زاگرس مرکزی صورت گرفته، اشاره کرد.

روش‌شناسی و مبانی پژوهش

پرسش این پژوهش در واقع بازتعریف نوعی نگرش در بازشناسی و تحلیل مفاهیم انسان‌شناختی بر پایه داده‌های نمادین در باستان‌شناسی است و چنین مفروض است که در تعریف داده‌های نمادین به عنوان یک متن به هم پیوسته -و نه داده‌های منفرد- می‌توان با استفاده از قواعد نشانه‌شناسی و ساختارگرایی به تفسیرهای علمی از این داده‌های نمادین دست یافت. فلذا این پژوهش از نوع کاربردی با ماهیت تحقیقات توسعه‌ای بوده که رویکرد استراتژیک به منظور تبیین یک رهیافت کاربردی در تحلیل داده‌های مادی باستانی دارد. از طرفی اطلاعات و داده‌های پایه‌ای این پژوهش از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده‌است.

باستان‌شناسی ساختارگرایانه

برای بیان گزاره‌های علمی نیاز به تأیید آن‌ها وجود دارد و تأیید تنها با روش‌های علمی امکان‌پذیر است. در روش‌های علمی دو نوع گزاره برای رسیدن به معنا وجود دارد. تحلیلی و ترکیبی^۶. گزاره‌های ترکیبی به تجربه و آزمایش بستگی دارند و درستی آن‌ها را تنها با مورد آزمون قرار دادن می‌توان سنجید. اما گزاره‌های تحلیلی بر پایه قوانین زبان هستند (پروسل^۷، ۲۰۰۸: ۹۶). باستان‌شناسان به منظور شناخت علمی برخی از داده‌های فرهنگی، امکان استفاده از روش‌های تجربه‌پذیر و آزمایشگاهی به منظور دست‌یابی به معنا را ندارند؛ به همین دلیل برای پیشبرد یک روش علمی در مطالعات خود نیاز به بهره‌گیری از گزاره‌های زبانی و زبان‌شناسی برای رسیدن

¹ Washburn

² Hodder

³ Tilley

⁴ Campbell

⁵ Hodder & Hutson

⁶ Analytic and Synthetic

⁷ Preucel

به معنا و حقیقت را دارند. لذا می‌توان از ساختارگرایی که ریشه در زبان‌شناسی دارد؛ به منظور تحلیل گروه ویژه‌ای از داده‌های فرهنگی و رسیدن به معنا استفاده کرد. مفهوم ساختارگرایی که سوسور در زبان‌شناسی آن را معرفی کرد تأثیر زیادی بر شکل‌گیری تفکر ساختارگرا، به طور کلی در همه شاخه‌های علوم انسانی داشته است (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۲۳۳). سوسور به عنوان پایه‌گذار ساختارگرایی و لوی استروس به عنوان کسی که بیش از هر کس دیگری ساختارگرایی را توسعه داد؛ بیش‌ترین تأثیر را بر باستان‌شناسی گذاشته‌اند که باعث شکل‌گیری مکتبی به عنوان باستان‌شناسی ساختارگرا گردیده‌است (رنفرو و باهن^۱، ۲۰۰۵: ۱۹۰). باستان‌شناسی ساختارگرایانه به عنوان یکی از زیرشاخه‌های باستان‌شناسی روندگرا شناخته می‌شود که در دهه ۶۰ میلادی و با پژوهش‌های لوروا گورمان توسعه یافت. در باستان‌شناسی، ساختارگرایی اغلب بدین منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد تا بتوان استدلال کرد که اشیاء را می‌توان در داخل یک سازمانی از سیستم‌های علامتی مورد مطالعه قرار داد تا معنا داشته باشند. یا به عبارتی دیگر یک راه برای مطالعه فرهنگ مادی نمادین این است که با آن‌ها به مانند متون نوشتاری برخورد شود. اشیاء مادی که از فعالیت‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی به دست می‌آیند به نحوی قابل مقایسه با نوشتن کلمات هستند که به منظور بیان چیزی به کار می‌روند. این کلمات در داخل جملات سازمان دهی می‌شوند تا معنا داشته باشند (رنفرو و باهن^۲، ۲۰۰۵: ۱۹۰). تعریفی که هادر از باستان‌شناسی ساختارگرایانه ارائه می‌دهد به این شکل است که «زمانی که باستان‌شناس به دنبال معنی تقارن‌ها یا دیگر ساختارهای صوری بر روی بقایای مادی گذشتگان است و یا زمانی که از خود می‌پرسد آیا تقارن‌ها و دیگر ویژگی‌های صوری بر روی تزئینات سفالی، دگرگونی‌هایی است که در سازماندهی محیطی سکونتگاه شکل گرفته و یا مربوط به الگوهای تدفین بوده و زمانی که چنین ساختارهای قابل مشاهده را به ساختارهای انتزاعی در ذهن مرتبط می‌کند او شروع به حرکت از تحلیل‌های صوری به تحلیل‌های ساختارگرایانه کرده است» (هادر و هوستون^۳، ۲۰۰۳: ۵۲). اگر چه ساختارگرایی هرگز به عنوان رویکرد غالبی در باستان‌شناسی بدل نگردید اما با این وجود تأثیر قابل توجهی بر شخصیت و محتوای باستان‌شناسی مدرن داشته است. به عبارتی دیگر می‌توان این رویکرد را یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری باستان‌شناسی روندگرا دانست و در عین حال می‌توان آن را در نقد روندگرایی و پساروندگرایی دخیل دانست. همچنین ارتباط نزدیکی در تحولات فعلی در باستان‌شناسی شناختی دارد. از بسیاری جهات می‌توان ساختارگرایی را وسیله‌ای برای ارتباط با تئوری‌های مختلف نظری دانست (پروسل^۴، ۲۰۰۶: ۹۴). ادموند لیچ^۵ در اوایل ۱۹۷۱ میلادی و در گردهمایی که در دانشگاه شیفیلد، که تعداد زیادی از باستان‌شناسان روندگرا در آن شرکت کرده بودند و درباره «توصیف تغییر فرهنگی» بود اعلام کرد: «اگر چه ساختارگرایی فرهنگی که مورد توجه انسان‌شناسان اجتماعی قرار داشته و دارد، هنوز آن طور که باید توسط باستان‌شناسان مورد توجه و استفاده قرار نگرفته است، این کار سرانجام صورت خواهد گرفت» (تریگر^۶، ۱۳۹۴: ۵۰۸).

ساختارگرایی

مکتب ساختارگرایی در علوم اجتماعی اساساً شیوه‌ای از تفکر در مورد جهان است که عمدتاً با ادراک و توصیف ساختارها سروکار دارد (هاوکیس^۳، ۲۰۰۳: ۵). مفهوم کلی ساختارگرایی را به این شکل می‌توان عنوان کرد که «این جهان هستی بر پایه روابط پدیده‌ها تشکیل شده است تا خود پدیده‌ها». به عبارتی دیگر پدیده‌ها در هر موقعیتی که قرار دارند به خودی خود هیچ اهمیتی ندارند بلکه این پدیده‌ها در ارتباط با یکدیگر، در موقعیتی که قرار می‌گیرند اهمیت پیدا می‌کنند. اهمیت پدیده‌ها و تجربیات زمانی درک می‌شوند که

¹ Renfrew, & Bahn

² Edmund Leach

³ Hawkes

در ساختاری که بخشی از آن را تشکیل می‌دهند ادغام شوند (هاوکیس، ۲۰۰۳: ۷). مهم‌ترین محور در ساختارگرایی، مقابله با اندیشهٔ ذره‌گرا^۱ است؛ یعنی نظریاتی که پدیدهٔ اجتماعی را همچون ذره و اتمی منفک از پیرامون آن مورد بررسی، شناخت و تحلیل قرار می‌دهند. در حالی که در اندیشه ساختارگرا، هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان به صورت ذره از متن و زمینه آن جدا کرد و مورد مطالعه قرار داد. بنابراین در نهایت آن چه می‌تواند مورد مطالعه قرار بگیرد نه مستقیماً خود پدیده، بلکه نظام یا الگویی است که پدیدهٔ مورد نظر جزئی از آن به حساب می‌آید (فکوهی، ۱۳۹۳: ۱۷۲). از نظر باروت هدف ساختارگرا بازسازی یک موضوع از طریق قوانین عملکردی آن موضوع است. بنابراین ساختار یک تمثال و نمودی از موضوع است (نوٹ^۲، ۱۹۹۰: ۲۹۶-۲۹۵). ساختارگراها به دنبال تقلیل پدیده‌های اجتماعی به عوامل جبری و علت‌های زیربنایی نیستند و با واقعیت اجتماعی به عنوان تجمع اتفاقی رویدادها و واقعیت‌های مجزا برخورد نمی‌کنند. بلکه، آن‌ها معتقداند که رویدادها و فرایندهای غیر مرتبط و غیر قابل توجیه را می‌توان با ارجاع آن‌ها به یک نظام رسمی روابط قابل درک ساخت. فرایند کشف نظامی از روابط بر پایه یک روش تحلیل جدید، قابل پیش‌بینی است. به طور خلاصه، این روش شامل تعریف پدیده‌های اجتماعی به عنوان روابط بین اجزاء، شکل‌گیری مجموعه‌ای مکمل از جابه‌جایی‌ها بین این اجزاء و تحلیل روابط واقعی بین آن‌ها است (هوارث، ۱۳۸۶: ۱۸۸). رویکرد ساختارگرایی را نباید نوعی رویکرد ایدئولوژیک با نوعی جهان‌بینی خاص دانست، بلکه در آن ما بیش‌تر با نوعی نظریه روش‌شناختی روبه‌رو هستیم. ساختارگرایی در واقع راه و روشی برای شناخت واقعیت است و نه رویکردی خاص نسبت به واقعیت (فکوهی، ۱۳۹۳: ۱۷۲). به نظر وال^۳ ساختارگرایی نامی است که در لوای آن علوم نشانه و نظام‌های نشانه‌ای طبقه‌بندی می‌شوند (نوٹ، ۱۹۹۰: ۲۹۷).

نشانه‌شناسی سوسور

همان‌گونه پیش‌تر عنوان شد مکتب ساختارگرایی از پژوهش‌های زبان‌شناس سوئیسی فردینان دو سوسور و کتاب زبان‌شناسی عمومی که بعد از مرگ او و توسط، بالی^۴ و سه‌شه‌یه^۵ با همکاری آلبرت ریدلینگر^۶ بر اساس یادداشت‌های دانشجویان از سخنرانی‌های سوسور گردآمده بود؛ نشأت گرفته است (کرامپن، ۱۳۹۶: ۱۰۳-۱۰۶). هرچند ممکن است آرای سوسور احتمالاً ناقص بوده باشد، اما وی بنیان‌گذار چشم‌اندازی به مطالعات زبانی بود که اساساً چشم‌انداز نوینی بوده است (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۲۳۱). آن‌گونه که مونن^۷ می‌گوید، نظریه‌ی زبانی سوسور، هر چند با تأخیر اما بدون تردید بر طرز تفکر اندیشمندانی چون مرلو پونتی، لوی استروس، هنری لُفبر، رولان باروت، لاکان، میشل فوکو و از طریق آن‌ها بر همهٔ علوم معاصر تأثیر گذاشته و آن‌ها را غنی ساخته است (همان: ۲۴). سوسور معتقد بود که زبان یک پدیده اجتماعی است که به صورت یک نظام ساختاری قابل درک است. از نظر زبان‌شناسی سوسور؛ یکی از مهم‌ترین وظایف زبان‌شناسی بررسی قوانین درونی نظام زبان بوده و وظیفه اصلی زبان‌شناسی این نیست که خود را درگیر جنبه‌های قوم‌شناختی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی، سازمانی و جغرافیایی پدیدهٔ زبان کند. سوسور این مطلب را انکار نمی‌کند

¹ Atomist

² Noth

³ Wahl

⁴ Bally

⁵ Sechehaye

⁶ Albert Riedlinger

⁷ Mounin

که چنین پژوهش‌هایی می‌توانند سودمند باشند، اما اظهار می‌کند که زبان را به مثابه نظامی از نشانه‌ها می‌توان بدون در اختیار داشتن این قبیل اطلاعات «اضافی» نیز توصیف کرد. سوسور بر این پای می‌فشرد که نظام‌های نشانه‌ای موضوع مورد مطالعه را در زبان‌شناسی شکل می‌دهند؛ کوشید روشی نوین برای مطالعه این نظام ارائه دهد و نشانه‌شناسی ساختارگرایانه ویژه خود را بنیان گذارد. نشانه‌شناسی ساختارگرایی که سوسور بنا نهاد به دنبال استنتاج روابط سازمانی و ریشه‌ای از ویژگی‌های صریح و واضح متون است (چندلر، ۲۰۱۷: ۲۶۹). ساختارگرایی و نشانه‌شناسی ساختاری دو مقوله وابسته به هم هستند. به نظر کلر^۱ نشانه‌شناسی ساختاری بیشتر به دنبال توصیف کردن و شکل دهی به نشانه‌شناسی به عنوان علایقی در نشانه‌ها و معنی است در حالی که ساختارگرایی به دنبال شبکه‌های ارتباطی است. اما کلر نتیجه می‌گیرد که این دو جدایی ناپذیراند زیرا در مطالعه نشانه‌ها باید نظام روابطی را بررسی کرد که امکان تولید معنا را فراهم می‌آورد و متقابلاً تنها می‌توان با در نظر گرفتن این مراحل و نظام‌ها به عنوان نشانه تعیین کرد چه روابطی بین این مراحل وجود دارد (نوٹ، ۱۹۹۰: ۲۹۷).

سوسور بر این عقیده بود که هر چیزی که توسط ذهن درک شود به نشانه تبدیل می‌شود. از نظر او نشانه‌شناسی مطالعه آن چیزی است که شخص سعی می‌کند فکر را از طریق یک قرارداد ضروری بازنمایی کند (چندلر، ۲۰۱۷: ۲۷۷). سوسور برای نشان دادن نشانه یک الگوی دو بخشی را پیشنهاد می‌کند. او با تمرکز بر نشانه‌های زبانی-مثل کلمات- نشانه را مرکب از یک «دال» و یک «مدلول» می‌داند. دال قالبی است که یک مفهوم را حمل می‌کند و مدلول مفهومی است که درون یک قالب جای می‌گیرد. (فکوهی، ۱۳۹۳: ۱۸۶). یا به شکلی دیگر دال شکلی است که نشانه به خود می‌گیرد-صورت فیزیکی نشانه یعنی چیزی که می‌تواند دیده‌شود، شنیده‌شود، لمس گردد، بوئیده یا چشیده‌شود- و مدلول مفهومی است که نشانه به آن ارجاع دارد. در الگوی سوسوری نشانه یک کل است که از اتصال دال به مدلول نتیجه می‌شود. رابطه بین دال و مدلول «دلالت» نام دارد (چندلر، ۱۳۸۷: ۴۲-۴۴). در نظر سوسور دال و مدلول مانند دو روی یک کاغذ به هم متصل هستند (همان: ۴۶).

از نظر سوسور یکی از ویژگی‌های اصلی دال‌ها و مدلول‌ها به مثابه بخش‌های نشانه، و خود نشانه‌ها نسبی بودن‌شان است. به عبارت دقیق‌تر، از آن جا که زبان یک نظام به حساب می‌آید، بخش‌های تشکیل دهنده نشانه‌ها و خود نشانه‌ها هویتشان را صرفاً به واسطه تعلق به چنین نظامی کسب می‌کنند و درون این نظام تنها به واسطه تفاوتشان با سایر عناصر نظام هویت می‌یابند. آوای گفتار، هویتش را فقط از طریق تفاوتش با مختصه‌های سایر آوای گفتار در نظام آوای گفتار به دست می‌آورد. مفاهیم، تنها به واسطه تفاوتشان با سایر مفاهیم در نظام معنی، هویت می‌یابند. نشانه به مثابه یک کل، «ارزش» اش را تنها از طریق مقایسه با سایر نشانه‌ها در نظام نشانه‌ای کسب می‌کند که به آن تعلق دارد. عنصری که بر روی یک زنجیره قرار می‌گیرد تنها زمانی ارزش خود را به دست می‌آورد که در تقابل با عناصر پیش و پس از خود یا هر دو آن‌ها باشد (دو سوسور، ۱۳۷۸: ۱۷۶). سوسور این اصل تضادها یا ارزش‌های متقابل را عامل ایجاد سیستم زبان می‌داند. دلالت‌ها و معانی فقط به دلیل تفاوت میان نشانه‌ها وجود دارند. اصل تضاد نظام نشانه‌ها در واقع اصل بنیادی «نظام نشانه‌شناختی» است (چندلر، ۲۰۱۷: ۲۷۸). تقابل‌ها و تضادهای سوسور را که با آن نشانه‌ها در متن یا نظام نشانه‌شناختی معنا پیدا می‌کنند را می‌توان در دو گروه قرار داد. همنشینی^۲؛ چگونگی قرار گرفتن عناصر کنار هم و جاننشینی^۳؛ چگونگی جایگزینی عناصر به جای هم (چندلر، ۱۳۸۷: ۱۲۸). دو بعد مذکور اغلب به عنوان محور معرفی می‌شوند؛ محور

¹ Culler

² Compatibility

³ Commutation

افقی همنشینی و محور عمودی جانشینی. این اصل که واحدهای زبانی -نشانه‌ها- جدا از روابط همنشینی و جانشینی‌شان هیچ معنی ندارند و بنابراین، ضرورتاً به یک نظام تعلق دارند، نگرش اصلی در ساختارگرایی سوسور است (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۱۸۵). مجموعه‌ای از عناصر همنشین یا یک سازه ترکیب منظمی از دال‌های مرتبط به هم است که یک کل معنادار را در یک متن شکل می‌دهند. هر مجموعه‌ای از عناصر همنشین می‌توانند مجموعه‌های دیگری از این عناصر را دربر داشته باشند. رابطه زنجیره‌ای، رابطه‌ای «حضور» است؛ یعنی رابطه دو یا چند عنصر که در رشته‌ای از عناصر موجود حضور دارند (دو سوسور، ۱۳۷۸: ۱۷۸). جانشینی-متداعی-مجموعه‌ای از دال‌ها یا مدلول‌های مرتبط به هم است که اعضای آن همگی عضوی از یک مقوله معین هستند اما با این وجود هر کدام مشخصاً متفاوت از دیگری هستند. هر عضوی از مجموعه عناصر جانشین به طور ساختاری با دیگری قابل تعویض است اما هر کدام مانع انتخاب دیگری می‌شود. بنابراین روابط جانشینی روابطی مبتنی بر «قیاس» است (چندلر، ۱۳۸۷: ۱۲۹). تحلیل جانشینی شامل مقایسه هر کدام از دال‌های حاضر در متن با دال‌های غایبی است که در موقعیتی مشابه امکان انتخاب آن‌ها به جای دال حاضر وجود داشت. ارزش یک نشانه توسط هر دو رابطه همنشینی و جانشینی تعیین می‌شوند. این دو محور یک بافت ساختاری را مهیا می‌سازند که نشانه‌ها در آن معنا می‌یابند؛ آن‌ها اشکال ساختاری هستند که از طریق‌شان نشانه‌ها به صورت رمزگان سازمان می‌یابند (همان: ۱۲۸). از دیدگاه زبان‌شناسی محورهای جانشینی و همنشینی زمینه‌ای را فراهم می‌سازند تا نشانه‌ها بتوانند معنا پذیر شوند (ضمیران، ۱۳۸۲: ۸۰).

لوی استروس و ساختارگرایی در انسان‌شناسی

در دهه ۶۰ میلادی لوی استروس و رولان بارت نظریه ساختارگرایی سوسور را بسط داده و در مطالعه مقوله‌های اجتماعی و فرهنگی به کار بستند (پروسل، ۲۰۰۶: ۹۴). در این میان انسان‌شناس بلژیکی لوی استروس نقش پررنگ‌تری در گسترش ساختارگرایی داشته است. او به واسطه زبان‌شناس روسی رومن یاکوبسن با نظریات سوسور و زبان‌شناسی ساختارگرای او آشنا شد (جانسون، ۱۳۹۵: ۱۹۶) و در سال ۱۹۶۱م نظریه انسان‌شناسی ساختاری خود را در داخل گستره میدان نشانه‌شناسی ساختارگرا توصیف کرد (محمدی، ۱۳۹۵: ۹۷). به طور کلی انسان‌شناسی ساختاری که او از سوسور الهام گرفت به جای ارزش درونی عناصر تشکیل دهنده یک نظام، بر شیوه ترکیب عناصر تمرکز داشته است (لچت، ۱۳۹۲: ۱۱۹). او معتقد بود که روابط اجتماعی در جوامع ابتدایی را می‌توان مانند ساختارهای زبانی در نظر گرفت. در این برداشت، زبان‌ها و جوامع به دلیل ساختارهای منطقی و ویژگی‌های مشترک، یکسان تلقی می‌شوند. این به معنای آن است که پدیده‌های گوناگونی مانند: صورت‌بندی‌های اجتماعی، ایدئولوژی‌های سیاسی، اسطوره‌ها، روابط خانوادگی، متون و مسابقات ورزشی، همگی می‌توانند همچون نظام‌های عناصر مرتبط درک شوند (هوارث، ۱۳۸۶: ۱۸۸).

اولین اصل بنیادین ساختارگرایی لوی استروس این است که در پس روابط عینی به جستجوی ساختارهای زیرین «ناخودآگاه» می‌پردازد، ساختارهایی که فقط از طریق شکل‌گیری استقرایی الگوی انتزاعی قابل کشف هستند (پیاز، ۱۳۸۴: ۱۳۰). لوی استروس تلاش خود را پیوسته به جستجوی ساختار محدود «ذهن» معطوف داشته است. وی در پی قانون‌های جهانشمولی بوده است که فعالیت‌های ناخودآگاه ذهن را سازمان‌دهی می‌کنند (برنر، ۱۳۹۵: ۱۳۸). به عقیده لوی استروس در ورای دنیای آگاه حوزه‌ی ناآگاهی وجود دارد که شامل تحلیل چندین شکل به یک محتوی است و اگر این شکل‌ها اساساً در همه ذهن‌ها چه ذهن قدیمی و چه ذهن نوین، چه بدوی و چه متمدن؛ پس لازم و کافی است که ساختار ناخودآگاه را که زیرساخت هر نهاد و عادت است را کشف کنیم تا در نهایت سررشته‌ای برای تبیین رفتار انسان، و بخصوص تبیین فعالیت فرهنگی، به دست آوریم (پیاز، ۱۳۸۴: ۱۳۳ و لارین، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶).

۱۸۰). بدین ترتیب از نظر لوی استروس «ما با کنکاش در ساخت‌های مقدماتی پدیده‌های فرهنگی، حقایقی از سرشت آدمی را نیز کشف می‌کنیم و این حقایق به همان اندازه دربارهٔ من و شما شمول دارند که دربارهٔ وحشیان برهنهٔ برزیل مرکزی» (لیچ، ۱۳۵۰: ۴۰-۴۱). اصل دیگر استروس وجود مفاهیم دوگانه و متقابل در تمامی ساخت‌اندیشه‌های ابتدایی بوده‌است (همان: ۱۴۱). به همین منظور است که او به دنبال کشف روابط تضاد گونه و متقابل میان پدیده‌ها است. به نظر استروس این تضادها از دلالت تقابل‌های انتزاعی در ذهن بشر پرده برمی‌دارد و به عبارتی دیگر انسان از طریق بازگو کردن روابط تضادگونه به دنبال حل و هضم آن‌ها بوده است (مندلباوم، ۱۳۹۵: ۲۱۵).

باستان‌شناسی ساختارگرایانه در عمل

حال با تبیین ساختارگرایی و نشانه‌شناسی ساختارگرایانه سعی خواهد شد تا در این بخش نحوه استفاده از ساختارگرایی را در باستان‌شناسی بررسی نماییم و با ارائه روش‌هایی، خوانش مواد فرهنگی باستانی را با استفاده از رهیافت باستان‌شناسی ساختارگرایانه ممکن سازیم. این مراحل که با استفاده از نظریه‌های ساختارگرایانه تنظیم شده‌اند شامل: ۱- تعریف مجموعه به هم پیوسته با ویژگی همزمانی اعضای آن، ۲- توصیف پدیده‌ها یا مواد و داده‌های فرهنگی این مجموعه، ۳- بهره‌گیری از تضادها و دوگانگی‌ها به منظور رسیدن به معنا و ۴- استفاده از اصول همنشینی و جانمایی در ساختارهای تعریف شده از مواد و داده‌های فرهنگی. با استفاده از این مراحل به صورت منفرد و یا به صورت ترکیبی از آن‌ها می‌توان در باستان‌شناسی به صورت علمی به یک تحلیل و استنباط از حقیقت این داده‌های فرهنگی و افکار و عقاید سازندگان آن‌ها در گذشته دست یافت.

به منظور دستیابی به تحلیل‌های ساختارگرایانه نیاز است تا مراحل مختلفی را در میان داده‌های باستان‌شناسانه طی کرد که همان گونه که پیش‌تر عنوان شد مهم‌ترین محور در هر گونه ساختارگرایی، مقابله با اندیشهٔ ذره‌گرا است. بنابراین در نهایت آن چه می‌تواند مورد مطالعه قرار بگیرد نه مستقیماً خود پدیده، بلکه نظام یا الگویی است که پدیدهٔ مورد نظر جزئی از آن به حساب می‌آید. پس لازمه استفاده از ساختارگرایی و نشانه‌شناسی ساختارگرایانه در باستان‌شناسی، تعریف یک مجموعه و نظام مرتبط به هم است تا به عنوان یک متن به هم پیوسته با آن برخورد شود که داده‌ها و مواد فرهنگی نمادین باستان‌شناسی به عنوان نشانه‌هایی از گذشته همانند واژگان این متن هستند. این داده‌ها نشانه‌های خود بسنده‌ای هستند که دال و مدلول در آن‌ها نهفته است و برای تحلیل آنها تنها بر اساس ارتباطات داده‌های فرهنگی با هم در دل این مجموعه می‌توانیم به حقیقت و یا معانی داده‌های فرهنگی دست یابیم. این مجموعه به هم پیوسته داده‌های فرهنگی می‌بایست به صورت همزمانی و در ارتباط با هم سنجیده شوند. برای نمونه این نوع از مطالعات می‌توان به پژوهش‌های لوروا-گورهان در ارتباط با غارهای پیش‌از تاریخی اروپا اشاره کرد. که در آن با انتخاب این گروه از غارهای تقریباً همزمان به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته، توضیحی در ارتباط با اعمال مذهبی که گمان می‌رفت در غارهای نقاشی شده رخ داده است؛ ارائه کرد. گورهان در این رهیافت از قیاس‌های قوم‌نگارانه و یا روش‌های قوم‌نگارانه خودداری کرد. به نظر او مطالعه عمیق خود غارها باید خطوط کلی دین پارینه سنگی فوقانی را ارائه دهد. از نظر او مردمان پارینه‌سنگی بالایی به صورت اتفاقی نقاشی‌های خود را در بخش‌های مختلف غار به نمایش نمی‌گذاشتند. بلکه آن‌ها را بر اساس یک ایده از پیش تعیین شده و در بخشی به شکل «محراب» اجرا کرده‌اند. مردمان پارینه سنگی فوقانی طرح‌های ذهنی یکسانی را بر اساس توپوگرافی غارها به کار بسته‌اند. به طور مثال گونه‌های خاصی از نشانه‌های هندسی در کنار ورودی‌ها یا انتهای راهروها اجرا می‌شده و گونه‌های متفاوت دیگری در در تورفتگی‌ها و در راهروهای فرعی کشیده می‌شدند. همچنین گونه‌های مهم‌تر از بقیه بر روی سطح‌های مرکزی

بزرگ‌ترکشیده می‌شدند (کلاتیس و لويس-ویلیامس^۱، ۲۰۰۷: ۲۸). پیکربندی‌های مختلف غارها مناطقی را مشخص می‌کرد که به‌طور متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند یا ارزش بخصوص خود را داشتند. برای مثال، شکاف‌ها زنانه بودند، همانطور که خود غار نیز چنین بود. در واقع، جوهر مفهوم دوتایی پارینه سنگی بالایی از جهان، برای لوروا-گورهان، جنسی بود و می‌توانست با یک تقابل دوتایی ساده بیان شود: مذکر- مونث. با بررسی نقش‌های اجرا شده در غارها او متوجه این موضوع شد که گاو میش کوهاندار آمریکایی و اسب پرتکرارترین نقش‌هایی هستند که در غارها اجرا شده‌اند به گونه‌ای که اجرای تصادفی آن‌ها در کنار هم فراتر رفته است. لوروا گروهان فرض کرد که اسب‌ها و گاو میش کوهاندار آمریکایی یک تضاد دوتایی را تشکیل می‌دهند که نمایان‌گر اصول نر و ماده هم به صورت متضاد و هم به صورت مکمل بوده است. از نظر او گاو میش کوهاندار آمریکایی ماده و اسب نر بوده است. به نشانه‌های هندسی نیز با توجه به شکل‌هایشان معنای نمادین زنانه و مردانه داده می‌شد. نشانه‌های باریک مردانه و نشانه‌های عریض زنانه بوده‌اند. به گفته او حیوانات نر و ماده و نشانه‌ها با ویژگی‌های توپوگرافی و مورفولوژیکی غارها ترکیب شدند تا تصور جنسیتی دوگانه از جهان را بین ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ سال پیش را به نمایش بگذارند (همان، ۲۹).

از اصول اولیه مطالعات ساختارگرایانه توجه به واقعیت‌های قابل مشاهده و خود پدیده‌ها است. در مطالعات باستان‌شناسی ساختارگرایانه نیز این امر می‌تواند با توصیف داده‌های فرهنگی-صورت و فرم صوری این داده‌ها- در یک مجموعه مرتبط انجام بگیرد تا از این طریق بتوان به فهم افکار و باورهای گذشتگان دست یافت. این مرحله کلیدی در مطالعات ساختارگرایانه را می‌توان در نظر لوی استروس مشاهده کرد که برای ذهن انسانی یک وجود عینی متصور می‌شود که این وجود عینی را صفت مغز انسان می‌داند و می‌گوید که این امکان برای پژوهشگر وجود دارد که اوصاف ذهن انسانی را با کاوش در فرآورده‌های فرهنگی آن و مقایسه آن‌ها با یکدیگر بشناسد و بدین گونه مطالعه پدیده‌های تجربی و قابل مشاهده را به عنوان جزئی جدایی ناپذیر از جریان کشف حقیقت می‌داند (لیچ، ۱۳۵۰: ۶۷). این فرایند با توصیف پدیده‌ها آشکار می‌شود. پس می‌توان توصیف پدیده‌ها را به عنوان ابتدایی‌ترین و در عین حال پایه‌ای‌ترین فرایند در تحلیل‌های ساختاری به حساب آورد. پژوهشگر با توصیف یک پدیده به یک تعریفی از آن پدیده دست پیدا می‌کند که پس از آن و با گذر از مشاهده علمی او را به تبیین نزدیک می‌سازد. رویکرد دیگری که می‌توان به پدیده توصیف داشت، بر این اصل تجربی استوار است که با در نظر گرفتن روش ارسطویی، پدیده‌های پیچیده را به می‌توان به پدیده‌های ساده تجزیه کرد تا کارکرد آن‌ها را به طور عینی‌تر شناسائی نمود (رمضانی، ۱۳۹۵: ۶۳-۶۴). بر اساس این شاخصه است که یان هادر باستان‌شناسی ساختارگرایانه را به صورت یک فرایندی از توصیف و تحلیل صوری تعریف می‌کند که به سمت ساختارهای انتزاعی در ذهن در حرکت است تا به یک تبیینی از حقیقت دست یابد (هادر و هوستون، ۲۰۰۳: ۵۲). این گروه از مطالعات به عنوان تحلیل‌های فرمی یا ساختاری توصیف می‌شوند. یک نمونه از پژوهش‌های ساختارگرایانه با رویکرد تحلیل فرمی را می‌توان در کار واشبورن^۲ (۱۹۸۳) مشاهده کرد. او در این پژوهش قوانین تقارن را بر روی تزئینات سفالی مورد بررسی قرار داده است؛ که در آن تقارن را به عنوان یک نظم و قانونی که الگوهای نقشی را تولید می‌کند، معرفی کرده است (هادر، ۲۰۰۶: ۴۷-۴۸).

تصادها و دوگانگی‌های متضاد یکی دیگر از شاخصه‌هایی است که در مطالعه ساختارها و مواد فرهنگی به عنوان پدیده‌ها موجود در یک ساختار امکان رسیدن به معنی را فراهم می‌آورد. از نظر سوسور این اصل تضادها یا ارزش‌های متقابل است که سیستم زبان به عنوان یک ساختاری از نشانه‌ها را ایجاد می‌کند. ارزش‌ها و معانی فقط به دلیل تفاوت میان نشانه‌ها وجود دارند. این اصل از

¹ Clottes and Lewis-Williams

² Washburn

کلیدی‌ترین ویژگی‌های مطالعات انسان‌شناسی ساختارگرایانه لوی استروس بوده است. او در پژوهش‌های خود به دنبال کشف روابط تضاد گونه و متقابل میان پدیده‌ها است تا از این طریق به معنای پدیده‌ها دست پیدا کند. این تضادها در میان پدیده‌ها به شکل متقابل ارزش‌های یکدیگر را به دست می‌دهند، یعنی معنی همدیگر را تعیین می‌کنند (کرامپن، ۱۳۹۵: ۱۲۱). مانند سیاه-سفید، روز-شب، بالا-پایین، زن-مرد، طبیعت-فرهنگ و ... از این نوع تضادها می‌توان در تحلیل داده‌های باستان‌شناسی نیز بهره گرفت. برای مثال در یک محوطه‌ای سازمان‌دهی فضا در یک سکونتگاه ممکن است بر پایه تمایز بین مناطق تمیز و کثیف، مناطقی با یا بدون تدفین، یا درهایی که ممکن است به سمت شرق باز شوند؛ باشد و یا می‌توان این مراحل را به بخش‌های عمیق‌تری مانند طبیعت-فرهنگ یا مرد و زن گسترش داد (رنفرو و باهن، ۲۰۰۵: ۱۹۱). این شاخصه از تحلیل‌های ساختارگرایانه را در کار لوروا-گورهان که پیش‌تر بدان اشاره شده مشاهده کردیم که در آن گورهان با استفاده از دوگانگی‌هایی که کشف کرده بود به تضادهای جنسی-مردانه-زنانه - در نقاشی‌های ایجاد شده در غارهای پارینه سنگی فوقانی اروپا رسیده بود. نمونه دیگری از شیوه باستان‌شناسی ساختارگرایانه با استفاده از مفاهیم دوگانه به منظور دستیابی به مفهوم داده‌های فرهنگی را می‌توان به کار تحلیلی تیلی^۱ (۱۹۹۱) که بر روی نقوش صخره‌ای نامفورسن^۲ مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد در سوئد انجام گرفته است؛ اشاره کرد. او هفت گروه نقشی را شناسایی کرد. تیلی در این هفت گروه نقشی تضادها و دوگانگی‌هایی را شناسایی می‌کند. یک نمونه از این تضادها بین گوزن‌های شمالی و قایق‌ها است. و از بین این تضادها اقدام به شناسایی مفهوم‌های متضادی مانند طبیعت-فرهنگ، داخل-بیرون و خشکی-آب می‌کند. از نظر تیلی هیچ هویت منفردی در میان این طرح‌ها وجود ندارد و معانی آن‌ها در ارتباط-در تضاد- با هم استخراج می‌شود (هادر، ۲۰۰۶: ۵۲).

به عنوان چهارمین و آخرین اصل در مطالعات ساختارگرایانه در رسیدن به معنی استفاده از اصول و قواعد همنشینی و جانشینی است. این اصول اساسی در ساختارگرایی که پیش‌تر مفصل در ارتباط با آن توضیح داده شد زمینه‌ای را برای خوانش داده‌های فرهنگی برای باستان‌شناس ساختارگرا فراهم خواهد آورد.

از محدود فعالیت‌های پژوهشی که با استفاده از رهیافت ساختارگرایانه در باستان‌شناسی ایران به انجام رسیده است؛ می‌توان به پژوهشی با عنوان «نشانه‌شناسی نقوش سرسنجاق‌های زاگرس مرکزی» اشاره کرد (سالک اکبری، ۱۳۹۷ و سالک اکبری و دیگران، ۱۳۹۸). که در آن با استفاده از نشانه‌شناسی ساختارگرایانه سوسور و دوگانگی‌های جانشینی و همنشینی سعی در معنابخشی به نقوش اجرا شده بر روی این آثار شده است. در این پژوهش گروهی از سرسنجاق‌های مشبک و صفحه‌ای به عنوان مجموعه گردآوری و مورد مطالعه قرار گرفت که نمونه‌هایی از این گروه از سرسنجاق‌ها در زیر آمده است (تصاویر ۱-۴).

¹ Tilley

² Namforsen



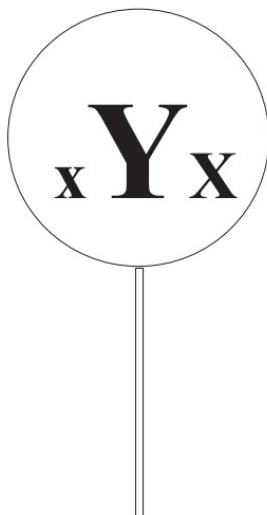
تصویر ۱: سرسنجاق صفحه‌ای موجود در موزه ایران باستان (Ayazi, 2008)	تصویر ۲: سرسنجاق صفحه‌ای موجود در موزه ایران باستان (Ayazi, 2008)	تصویر ۳: سرسنجاق مشبک موجود در موزه لس‌آنجلس (https://collections.lacma.org/node/225948)	تصویر ۳: سرسنجاق مشبک موجود در موزه متروپولیتن (https://www.metmuseum.org/art/collection/search/327333)
ابعاد: ارتفاع: ۱۷.۵ و قطر: ۷ سانتی‌متر	ابعاد: ارتفاع: ۱۳.۲ و قطر: ۹.۶ سانتی‌متر	ابعاد: ۱۰.۷ × ۱۰.۲ سانتی‌متر	ابعاد: ۸.۵۱ × ۹.۰۷ سانتی‌متر
شماره موزه: ۱۵۰۳۴	شماره موزه: ۱۸۶۹	شماره موزه: M.76.97.187	شماره موزه: 1988.102.9

بر روی این سرسنجاق‌ها نقشمایه‌هایی از ساده تا پیچیده شامل هفت گروه: انسانی، حیوانی، انسان شاخ‌دار، حیوانات ترکیبی، گیاهی، هندسی و انتزاعی طبقه‌بندی کرد. (جدول ۱)

جدول ۱. انواع نقشمایه‌های اجرا شده بر روی سرسنجاق‌ها (سالک اکبری و دیگران، ۱۳۹۸: ۷۵)

انتزاعی	هندسی	گیاهی	حیوانات ترکیبی	انسان شاخ‌دار	حیوانی	انسانی

با تمامی تفاوت‌های ظاهری نقش‌مایه‌های اجرا شده بر روی این سرسنجاق‌ها تمامی آن‌ها دارای یک اشتراک بوده و آن «الگوی مکانی» اجرای نقش‌مایه‌ها بر روی سرسنجاق‌ها است. به این شکل که یک نقش‌مایه در مرکز این سرسنجاق‌ها قرار گرفته است که عمدتاً منفرد و برجسته نسبت به سایر نقوش بوده و سایر نقش‌مایه‌ها به صورت قرینه نسبت به این نقش و در چپ و راست/بالا و پایین آن اجرا شده‌اند (طرح ۱). یعنی نقوش بر روی سرسنجاق‌ها بر اساس این قاعده کلی ایجاد شده‌اند: یک نقش در مرکز به عنوان نقش مرکزی (Yها) و نقوش دیگری که در پیرامون نقش مرکزی اجرا شده و به عنوان نقوش حاشیه‌ای معرفی شده‌اند (Xها).



طرح ۱: الگوی مکانی نقش‌مایه‌ها بر روی سرسنجاقت‌های زاگرس مرکزی

و یک همنشینی را بر روی هر یک از این سرسنجاقت‌ها ایجاد کرده است. رابطه همنشینی در نشانه‌های بصری بر اساس موقعیت این نشانه‌ها نسبت به هم سنجیده می‌شوند. گونتر کرس و تئو ون لوون سه بعد مکانی را در نشانه‌های بصری بدین ترتیب مشخص کرده‌اند: چپ/راست، بالا/پایین و مرکز/حاشیه (چندلر، ۱۳۸۷: ۱۳۷-۱۳۸). ترکیب‌بندی بعضی از تصاویر بصری نه بر اساس ساختار چپ-راست و بالا و پایین بلکه بر پایه غلبه مرکز بر حاشیه بنا شده است. «آنچه در مرکز تصویر قرار دارد به عنوان هسته اطلاعات که تمام عناصر دیگر تابع آن هستند ارائه می‌شود. عناصری که در حواشی تصویر قرار دارند فرعی و وابسته‌اند». این امر وابسته به تمایز بنیادی ادراکی میان شکل و زمینه است. معمولاً در تصاویر بعضی اشکال «برجسته» و باقی آن‌ها به عنوان پس‌زمینه ترسیم شده‌اند. در مواجهه با یک تصویر به نظر می‌رسد همه میل دارند یک شکل برجسته را از پس‌زمینه جدا کنند-شکلی که محیط کاملاً مشخصی دارد-. این شکل برجسته معمولاً در وسط تصاویر قرار داده می‌شود. پس آنچه در مرکز سرسنجاقت‌ها قرار دارد به عنوان هسته اطلاعات که تمام عناصر دیگر تابع آن هستند و عناصری که در حواشی نقش مرکزی قرار دارند فرعی و وابسته‌اند. با توجه به این اصل بر روی مجموعه سرسنجاقت‌های مشبک و صفحه‌ای ۱۹ نقش مرکزی شناسایی شده است که عبارتند از: ۱- نقش مردانه ۲- نقش زنانه ۳- انسان شاخ‌دار یا انسان دارای کلاه شاخ‌دار ۴- مردی با شال بلند بسته به کمر ۵- گاومرد ۶- صورت شیر ماده ۷- درخت مسبک شبیه نخل ۸- گل‌ها و یا شکل‌های انتزاعی چهارپر با گلبرگ‌های میانی ۹- گل‌ها، ستاره‌ها و شکل‌های انتزاعی شش‌پر ۱۰- نیم‌کره برجسته ۱۱- نیم‌کره برجسته با نقطه‌های ریز کنده ۱۲- نیم‌کره یا نقطه برجسته بزرگ با نقطه‌های برجسته کوچک چسبیده به محیط ۱۳- مخروط برجسته ۱۴- نقطه برجسته بزرگ با نقطه‌های برجسته کوچک که با فاصله از آن به شکل دایره در اطراف آن قرار دارند ۱۵- یک نقطه برجسته بزرگ با میانه فرورفته ۱۶- توده نقطه‌های برجسته ۱۷- نقش انتزاعی از یک درخت مسبک یا ستونی با سه اسپیرال در تاج آن و دو اسپیرال در کنار پایه آن ۱۸- نقش مرکزی درخت مسبک با تنه ساده و سه میوه یا برگ در بالای تنه و تاج آن و ۱۹- بزکوهی. هر یک از این نقوش مرکزی دارای همنشینی مشخصی با نقش‌مایه‌های حاشیه‌ای خود بودند. از طرفی برخی از این نقوش مرکزی خود به عنوان نقوش حاشیه‌ای در گروهی از سرسنجاقت‌ها بوده‌اند که در نبود نقش مرکزی اصلی به عنوان نقش مرکزی به کار رفته‌اند که همین عامل باعث گردیده است تا به عنوان زیرگروه نقش‌های مرکزی اصلی قرار داده شوند که موجب شناسایی ساختارهای همنشینی و گروه‌های مشترک جانشینی در بین نقوش مرکزی اجرا

شده بر روی آنها می‌گردد که در قالب سه گروه مردانه، زنانه و شبه‌انسان شاخدار می‌توان طبقه‌بندی کرد (جدول ۲). این سه نقش به ترتیب به عنوان خدای مردانه، خدای زنانه و خدای جهان زیرین یا مردگان معرفی شده‌است. گروه‌های همنشینی و جانشینی دو گروه مردانه و زنانه نیز نشانه‌هایی از این دو خدا و جنسیت‌های مذکر و مؤنث انسانی بوده‌اند و خدای جهان زیرین یا مردگان قدرت تسلط بر هر دو گروه را داشته‌است.

جدول ۲: گروه‌های جانشینی و همنشینی موجود بر روی سرسنجاق‌ها (سالک اکبری و دیگران، ۱۳۹۸: ۸۳)
گروه‌های همنشینی و جانشینی مشترک

گروه‌های همنشینی	گروه‌های جانشینی
<p>مار، بز، بزبالدار، گاو، گاوبالدار، اسب، اسب بالدار، سگسان، شیرتر، ماهی، درخت مسبک نخل، زنجیره کاج‌ها، رشته‌های گیاهی متصل به هم با سر چتری یا تخم‌مرغی شکل، دانه، هلال ماه، ستاره شش‌پر، نیم‌کره برجسته، یک نقطه برجسته بزرگ با نقطه‌های برجسته‌ای که در اطراف آن با فاصله قرار دارند، نقطه برجسته با میانه فرورفته، یک نقطه کنده در میان و چندین نقطه کنده در اطراف آن، یک نقطه برجسته با میانه فرورفته و چندین نقطه برجسته در اطراف آن، نقطه برجسته بزرگ، توده نقطه‌های برجسته، نوار برجسته با خطوط کنده V شکل</p>	<p>نقشمایه مردانه، نقشمایه درخت مسبک شبیه نخل، گل‌ها، ستاره‌ها و شکل‌های انتزاعی شش‌پر، نیم‌کره برجسته، مخروط برجسته، نقطه برجسته بزرگ با نقطه‌های برجسته کوچک که با فاصله از آن به شکل دایره در اطراف آن قرار دارند، نقشمایه یک نقطه کنده در مرکز و چندین نقطه کنده به صورت دایره در اطراف آن، یک نقطه برجسته بزرگ با میانه فرورفته و نقشمایه توده نقطه‌های برجسته</p>
<p>مردی با سر تاس، صورت کشیده و دماغ گوشتی، مردی ریش‌دار با شال بلندی که به کمر بسته، مردی با ریش بلند و موهای سری که توسط پوشش توری مانندی روی سر جمع شده، بچه، گیریفن، نقشمایه گاومرد، درخت مسبک با سه برگ پهن یا میوه بر تاج یا بالای تنه آن، درخت مسبک با سه برگ در بالای تنه و شاخه‌هایی با سر پرنده، شاخه نخل یا برس، نقشمایه گل چهاربرگ با کاسبرگ‌هایی در میانه گلبرگ‌ها (دارای شکل انتزاعی شده نیز است)، گل روزت در انواع مختلف، میوه انار، خوشه گندم، شیر ماده، پرنده، نیم‌کره یا نقطه بزرگ برجسته با نقطه‌های ریز کنده، چسبیده به محیط آن، یک نیم‌کره یا نقطه برجسته بزرگ با نقطه‌های برجسته کوچک، چسبیده به محیط آن.</p>	<p>نقشمایه زنانه، صورت شیر ماده، نقشمایه مردی با شال بلند به کمر، گاومرد، نقشمایه درخت مسبک با تنه ساده و سه میوه یا برگ در بالای تنه و تاج آن، گل روزت، گل‌ها و یا شکل‌های انتزاعی چهارپر با گلبرگ‌ها یا کاسبرگ‌هایی در بین گلبرگ‌ها، نیم‌کره برجسته با نقطه‌های ریز کنده در اطراف و نیم‌کره یا نقطه برجسته بزرگ با نقطه‌های برجسته کوچک چسبیده به محیط آن</p>
<p>شیر ماده، بز، پرنده، آهو یا غزال، بزها و شیرها در کنار هم، مار، شیری با یک سر مضاعف انسانی، سر گاو با شاخ‌های بز، گل روزت و میوه انار، کرکس و شکل انتزاعی اسپیرال</p>	<p>نقشمایه موجود شبه انسان یا انسانی که کلاه شاخ‌دار بر سر دارد، بزکوهی و شکل انتزاعی از یک درخت مسبک یا ستونی با سه اسپیرال یا طوماری در تاج آن و دو اسپیرال در کناره پایه آن در دو طرف ایجاد کرده است</p>

گروه مردانه

گروه زنانه

گروه انسان
شاخدار

نتیجه‌گیری

باستان‌شناسی ساختارگرایانه همزمان با گسترش ساختارگرایی در دهه ۶۰ میلادی در سایر علوم اجتماعی با پژوهش‌های لوروا گوراهان وارد باستان‌شناسی گردید. ساختارگرایی به عنوان روشی که در آن به جای مطالعه منفرد پدیده‌ها اقدام به مطالعه مجموعه‌ای از پدیده‌های مرتبط با هم و روابط بین آن‌ها می‌کند از پژوهش‌های زبان‌شناس سوئیسی فردینان سوسور نشأت گرفته است. او با تعریف زبان به عنوان نظامی از نشانه‌ها، نشانه‌شناسی ساختارگرایانه خود را پایه ریزی کرد و مطالعات او تأثیر فراوانی را بر روی اندیشمندان پس از خود گذاشت. لوی استروس یکی از این دانشمندان بود که با بهره‌گیری از آراء سوسور در انسان‌شناسی سبک جدیدی را با عنوان انسان‌شناسی ساختاری بنا نهاد. پژوهش‌های او ساختارگرایی را به یک رهیافت قوام یافته‌ای تبدیل و آن را به اوج خود رساند. در باستان‌شناسی ساختارگرایانه نیز با استفاده از شیوه‌های تحلیلی ساختارگرایانه این امکان وجود دارد تا مواد فرهنگی برجای مانده را به عنوان نشانه‌هایی از فرهنگ‌های گذشته نشانه‌شناسی و اقدام به درک و خوانش مفهوم آن‌ها کنیم. موارد و شاخصه‌هایی که یک باستان‌شناس می‌تواند از آن‌ها در مطالعات ساختارگرایانه بر روی مواد فرهنگی باستانی استفاده کند شامل این شاخصه‌ها و مراحل است: در ابتدا باستان‌شناس می‌بایست یک مجموعه‌ای از داده‌های مرتبط به هم و البته همزمان را تعریف کند. مرحله بعدی توصیف داده‌های فرهنگی به عنوان اجزای به هم پیوسته در یک مجموعه به منظور رسیدن به یک تعریف از این داده‌ها و در نهایت رسیدن به ارتباطات بین این داده‌های فرهنگی است. ابزار دیگری که در تحلیل‌های ساختاری مورد استفاده قرار می‌گیرد توجه و بهره‌گیری از دوگانگی‌ها و جفت‌های متضاد در مجموعه‌های ساختاری است که ارزش‌های مواد فرهنگی را در تقابل با هم آشکار می‌سازد. در آخر نیز اصول هم نشینی و جاننشینی که از مهم‌ترین ابزار به منظور کشف مفاهیم مواد و داده‌های فرهنگی به عنوان نشانه‌هایی از گذشته است که می‌توان در باستان‌شناسی ساختارگرایانه از آن استفاده نمود.

منابع

- اولر، کلاس (۱۳۹۶) *نگاهی تازه به نشانه‌شناسی پیرس*، ترجمه راحله گندمکار، در مارتین کرامپن و دیگران، مجموعه پیشگامان نشانه‌شناسی (ص ۱۹۰-۵۰) تهران: انتشارات سپاهرود
- برنز، آرت (۱۳۹۵) *ساختارگرایی کلود لوی استروس و هنرهای تجسمی*، ترجمه محمد زرقی و سمیه کاظمی، در ولی اله رضانی و موسی‌الرضا غربی، مجموعه مقالات درآمدی بر ساختارگرایی لوی استروس (ص ۲۳۷-۲۴۸)، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- پیاژه، ژان (۱۳۸۴) *ساختارگرایی*، ترجمه رضا علی اکبر پور، تهران: کتابخانه و مرکز اسناد پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- تریگر، بروس جی (۱۳۹۴) *تاریخ تفکر باستان‌شناختی*، ترجمه غلامعلی شاملو، تهران: انتشارات سمت
- جانسون، کریستوفر (۱۳۹۵) *کلود لوی استروس*، ترجمه لیلی اردبیلی، در ولی اله رضانی و موسی‌الرضا غربی، مجموعه مقالات درآمدی بر ساختارگرایی لوی استروس (۱۹۵-۲۱۲) تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- چندلر، دانیل (۱۳۸۷)، *مبانی نشانه‌شناسی*، ترجمه مهدی پارسا، تهران: سوره مهر
- دو سوسور، فردینان (۱۳۷۸) *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس
- رفیع فر، جلال‌الدین و ملک، مهران. (۱۳۹۲). *آیکونوگرافی نماد پلنگ و مار در آثار جبرفت. پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، ۳(۴)، ۳۶-۷
- رضوی‌فر، املی و غفاری، حسین (۱۳۹۰) *نشانه‌شناسی پیرس در پرتو فلسفه، معرفت‌شناسی و نگرش وی به پراگماتیسم*، نشریه فلسفه، ۲(۳۹)، ۵-۳۶
- رنفرو، کالین (۱۳۸۱) *گذشتگان به چه می‌اندیشیدند؟ باستان‌شناسی شناختی هنر و دین/بخش نخست*، ترجمه سپیده مازیار، باستان‌پژوهی، ۴(۱۰)، ۲۶-۳۰،

- رنفرو، کالین (۱۳۸۳) *گذشتگان به چه می‌اندیشیدند؟ باستان‌شناسی شناختی هنر و دین (بخش دوم و پایانی)*، ترجمه سپیده مازیار، در باستان‌پژوهی، ۱۲(۶)، ۴۲-۲۶
- رنفرو، کالین، بان، پل (۱۳۹۰) *مفاهیم بنیادی در باستان‌شناسی*، ترجمه اکبر پور فرج و سمیه عدیلی، تهران: نشر سمیرا
- سالک اکبری، محمدحسن (۱۳۹۷) *نشانه‌شناسی نقش‌مایه‌های به کار رفته بر روی سرسنجاق‌های مفرغی زاگرس مرکزی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس
- سالک اکبری، محمدحسن، هزبری نوبری، رضا، افهمی، رضا (۱۳۹۸) *نشانه‌شناسی نقوش سرسنجاق‌های عصر آهن زاگرس مرکزی*، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران (باستان‌نامه)، ۲۳(۹)، ۷۱-۹۰
- ضمیران، محمد (۱۳۸۲) *درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر*، تهران: نشر قصه
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۳) *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی
- کرامپن، مارتین (۱۳۹۶) *فردینان دو سوسور و شکل بندی نشانه‌شناسی اروپائی*، ترجمه راحله گندمکار، در مارتین کرامپن و دیگران، مجموعه پیشگامان نشانه‌شناسی (صص ۱۰۳-۱۴۵) تهران: انتشارات سیاهرود
- محمدی، رحیم (۱۳۹۵) *کلود لوی استروس و نشانه‌شناسی*، در ولی اله رضانی و موسی‌الرضا غربی، مجموعه مقالات درآمدی بر ساختارگرایی لوی استروس (صص ۹۳-۱۰۲) تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- مندلبارم، دیوید جی (۱۳۹۵) *اسطوره و اسطوره پرداز، برخی ارزیابی‌های انسان‌شناسانه پیرامون مطالعات اسطوره لوی استروس*، در ولی اله رضانی و موسی‌الرضا غربی، مجموعه مقالات درآمدی بر ساختارگرایی لوی استروس (صص ۲۱۳-۲۲۶)، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- لچت، جان (۱۳۹۲) *پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسامدرنیته*، ترجمه محسن حکیمی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خجسته، (چاپ نخست ۱۳۷۷)
- لیچ، ادموند (۱۳۵۰) *لوی استروس*، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات خوارزمی
- هوراث، دیوید (۱۳۸۶) *سوسور، ساختارگرایی و نظام‌های نمادین*، ترجمه نظام بهرامی کمیل، در رسانه ۴(۱۸)، ۱۸۷-۲۰۳.
- Chandler, D. (2017). *Semiotics: The basics*. 3rd
- Clottes and Lewis-Williams (2007), "Paleolithic art and religion" A handbook of ancient religions, (Hinnells, J. R.) Ed, Cambridge University Press, 7-4
- Hawkes, T. (2003). *Structuralism and Semiotics*. Routledge.
- Hodder, I., & Hutson, S. (2003). *Reading the past: current approaches to interpretation in archaeology*.
- Hodder, I., & Hodder, I. (1982). *Theoretical archaeology: a reactionary view. Interpreting objects and collections*, 48.
- Miller, D. (1982). *Artefacts as products of human categorisation processes*. Symbolic and structural archaeology, 17-25.
- Noth, W. (1990). *Handbook of semiotics*. Indiana University Press.
- Preucel, R. W. (2008). *Archaeological semiotics*. John Wiley & Sons.
- Renfrew, C., & Bahn, P. G. (Eds.). (2005). *Archaeology: the key concepts*. Psychology Press.
- <https://www.metmuseum.org>
- <https://collections.lacma.org>

